

دکتر سید انور حسن زاہدی

ریڈر، رئیس بخش فارسی، اورینٹل کالج، پٹنہ سیتی

سہم غنی کشمیری در شعر و سخن فارسی

ہمہ پڑوشگران و دانشمندان زبان و ادبیات فارسی جہان می دانند کہ کشمیر در دامنہ کوهہای ہیمالیاباد رہا و مرغزارہای سرسبز و کشتزارہای زعفران و جنگلہای انبوه و دریاچہ ہائی آرام و شفاف و باغہای زیبا و چنارہا باشکوه و چشمہ سارہا و آبشارہای خروشان ہموارہ الحام بخش شعرای پارسی گویا بودہ است۔ بہ ہمین سبب پادشاہان مغول آن را بچشت روی زمین قرار می دهند۔

اگر فردوس بر روی زمین است ہمین است و ہمین است و ہمین است
علامہ اقبال اہوری این سرزمین را ایران صغیر نامیدہ است۔

آفرید آن مرد ایران صغیر باہنرہای غریب و دلپذیر

خولجہ حافظ شیرازی ہم باین طور گویا است۔

بہ شعر حافظ شیرازی می گویند می رقصد سید ہشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
کشمیر دارای بسی شعراء فارسی است۔ مثلاً سید فصیح کشمیری، میرزا اکمل الدین کامل کشمیری،
توفیق کشمیری، عبدالوہاب معروف بہ شایق کشمیری، میرزا داراب فرزند ملا سامری
ملقب بہ جو یا کشمیری، یعقوب فرزند میر حسن گنائی ملقب بہ صر فی کشمیری، ظفر خان
احسن، ملا شیخ محسن فانی کشمیری، محسن فانی، اسلام خان، غنی کشمیری وغیرہ۔

میان سخنوران تذکرہ بالاسن فقط در باره احوال و آثار ملا محمد طاہر غنی کشمیری
را بذیل تذکری دہم۔

پروفیسور ایڈورڈ براؤن در تصنیف خود مسکنی بہ "تاریخ ادبیات فارسی"
(1926) جلد چہارم تذکرہ دادہ است کہ میان فارسی شعرائی ہند فقط دو شعراء مستند
ہستند، یکی امیر خسرو و دیگر غنی کشمیری، علامہ اقبال رحمہ اللہ غنی کشمیری را شاعر محبوب خودی
گرداند۔ و بر اشعارش تصمین می نوشت۔ اور در "جاوید نامہ" تو صیف غنی کرد، و عمل
کردار و حسن سیرت اور اثنائے گفت۔ و برای حریت و آزادی کشمیر غنی را سوئی سالہ
سادات شاہ ہمدان مخاطب کردہ می گوید۔

ہند را این ذوق آزادی کہ داد صید را سودائے صیادی کہ داد؟
آن برہمن زادگان زندہ دل لالہ احمد ز روئے شان خجل
تیزبین و پختہ کار و سخت کوش از نگاہ شان فرنگ اندر خروش
اصل شان از خاک دامنگیر ماست؟ مطمع این اختران کشمیر ماست
یک ہزار و چہل

ملا محمد طاہر غنی کشمیری در سال 1040ھ / 1630ء در شہر سرینگر

در شہر سرینگر متولد شد۔ و در ایام جوانی در سال 1079ھ / 1668-69ء فوت کرد
دی با وجود جوانی در کمال بی تعلقی زندگی نمود۔ و او از شعرائی منحصر بفرہ فارسی سرای کشم
است کہ اشعارش مورد تقلید مکرر معاصران و متاخرین قرار گرفتہ است۔

غنی در مورد کشمیر چنین می گوید

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است سن سیاہ اینجا گرہست خال نال است
غنی در مکتب عرفانی ملا حسن فانی درس خواندہ بود۔ و از مواعظ و مجالس عرفان
مصر خود استفادہ کامل برد۔ و برای تزکیہ نفس و تہذیب اخلاق مجاہداتی پرداخت۔
دواوی محمد الدین فوق در کتاب "موسم" بہ "مشاہیر کشمیر"۔ یک روایت
جاذب اہلور حکایتی بیان نمودہ است۔ این حکایت در بارہ غنی در تمام کشمیر شہرت دارد
نشانہ ملتھا فقر و گوشہ نشینی و استغنائی اوست۔ گویند کہ غنی برای سکونت خود اطاق کوچک

مخفّری برگزیده بود. و هنگامی که خارج می شد، در راه بازی گذاشت. و چون برمی گشت در خانه را بر زوی خود می بست، چون از او علت این کار غیر عادی را سوال کردند، پاسخ داد که بستن در برای نگاهداری مال و متاع خانه است. و چون متاع آن کباب اش جز خود او چیزی نیست، در هنگام رفتن خانه خالی را بازی گذارد، و چون برمی گردود در را می بندد، تا در امان باشد.

علامه محمد اقبال که هموطن غنی کشمیری است، این داستان را در قطعه ای زیبا در

”پیام مشرق“ چنین می سراید.

غنی آن سخنگوی سلیب صغیر	نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت	چو رفت از سرانخته را وا گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی	عجب دارد از کار تو هر کسی
پاسخ چه خوش گفت مرد فقیر	فقیر و به اقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست	در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه اش	متاعی گران است در خانه اش
چون آن محفل افروز در خانه نیست	تختی تر از این تیج کاشانه نیست

آقای بزرگ الطهرانی (یک پژوهشگر و دانشور و عالم و فاضل و یکتای روزگار ایران) کتابی مسمی به ”الذریعة الی تصانیف الشیعة“ را به چند جلد تصنیف کرد. در جلد نهم و قسمت سوم، مطبوعه تهران بر صفحه 793، به نسبت غنی نوشته است که او از مسلک شیعه تعلق داشت / مسلک بود. و درین کتاب یک رباعی از مسلم هم درج کرده است. که به نسبت وفات غنی است. و از و سال وفات غنی 1079 هجری پیدا می شود.

از فوت غنی گشت که و مه نمکین	هر کس شده در ماتم او خانه نشین
تاریخ و فاش او پرسند بود	پنهان شد گنج هنری زیر زمین

1079 هجری

تاثیر شاعری غنی بر صاحب بیحد بود. او بر شعر ذیل غنی می خواست که سر اسر دیوان خود (صاحب) عوض بکند

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر
دام هم رنگ زمین بود، گرفتار شدم
مسائب در تتبع غزل های غنی غزل های خود سرود - او دو صد اشعار منتخب کرد و با خود به ایران
برد غنی بروفات کلیم چنین قدر متاثر شد که یک مرثیه المناک سرود

حیف کز دیوار این گلشن پرید
طالبان آن بلبل باغ نعیم
عمرها در یاد او زیر زمین
خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یک دگر
گشته اند این هر سه در یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی
طور معنی بود روشن از کلیم

1061 هـ

غنی مشاهده عمیق می داشت - او در زندگی خود دوستان و یاران مخلص را ندید - یا مشاهده
قلیل کرده بهمین علت می گفت

کردم هر چند جستجو در عالم
یاران موافق به جهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره های شطرنج
یک رنگ نیند هم نشینان با هم
غنی در زندگی خود خلوص و وفار بسیار مهم تر و ارزشمند می داشت - گه گه او به حمایت و
دستگیری یاران خود از حد ادب تجاوز می کرد - و به نسبت یاران مخالف خود هجوم می سرود -
یک طنز نگار شهیر مسمی به "ملاطغرا" (م 1078 هـ) به سرودن هجو معاصرین خود مشغول
بود - او به نسبت یاران غنی اشعار هجو سرود - چنانچه در یک رباعی خود سرزنش "ملاطغرا"
کرد

ملغری که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گویی که بر بند شعرش از باب سخن
نامش نبرند، تا به شعرش چه رسد؟
دو صد اشعار غنی مخلص او "طاهر" مسمی پنجم - این اغلب طلست که او در غزل خود این واژه
"طاهر" را هم برای مخلص خود به کار می برد
چنان گسید دامن گیر گرد فرستم طاهر
گفت تاریخ وفاتش طاهر
که ریگ همیشه ساعت بود خاک مزار من
برد الهی ز جهان گوی سخن

1063 هـ

پس از مطالعہ عمیق دیوان غنی این حقیقت عیان می شود که غنی (دیوان ص ۱۳۵)
عمر دراز یافته بود و او پیری خود را وبال جان می شمرد

از ضعف پیری است مرا تکیه عصا
گردم هنوز زهر زه پو طفلان نی سوار
(دیوان ص ۸۲)

به سبب ضعف چشم او عینک زیب چشم می کرد
نیست عینک که نهادیم ز پیری بر چشم
نگه از شوق جمال تو زنده سر بر سنگ
(د-ص-۹۲)

به سبب ضعف طاقیت سماعت او نیز ار بود می گفت
رہین منت گوش گران خوشترنم
که تاباند نگرود سخن نمی شنوم
(د-ص-۲۰۰)

موی سفید شده بود و دندان ریخته بود
موگشت سفید و ریخت دندان
در صبح شود ستاره پنهان
(د-ص-۱۱۲)

مسلم که مرتب دیوان غنی بود، و خور را شاکر کرد / تلمذ غنی می گرداند، به نسبت پیری و ضعف
جسمانی غنی چنین گویا است -

”از پیکر بیوالاش پوستی و استخوانی مانده بود“

غنی از این مصائب جان به تنگ آمد، و بعد از بیقراری بسیار مرگ از بزرگی فوقیت می
داد، و آرزوی مرگ می کرد، و به عالم جان کنی می سرانید که

دارم دمی که هست جانگاہ مرا
ای کاش که بودی عمر کوتاہ مرا
(د-ص-۱۳۱)

آخرش او در یک هزار و هفتاد و نه هجری (۱۰۷۹ هـ) رحلت کرد، و او را به کشمیر در
”قبره الشعراء“ مدفون کردند - به سلسله وفات او ”محمد علی ماهر“ یک قندلہ تاریخ باین
طور گفت

چو داشت فیض صحبت شیخ کامل حسن فانی
غنی سر حلقہ اسحاب او در نکتہ دانی شد

تمهی چون کرد بزم شیخ را گردید تا بخشش که آگاه می سوی دارالبقا از دارفانی شد
(مراة الخیال، ص ۱۷۲)

طاهر نصر آبادی یک واقعه بوالعجب به سلسله وفات غنی بیان نموده است -
گوید که اورنگ زیب به والی کشمیر سیف خان را نامه ای نوشت که غنی را به دربار
بفرست - سیف خان غنی را طلبید و حکم اورنگ زیب پیش نهاد، غنی پاسخ داد که شما شهینش
را این خبر بفرستد که غنی سودائی شده است، چه طور آنجا خواهد رفت - سیف خان گفت
که به نسبت یک مرد عاقل من چه طور چنین خواهم گفت - غنی این شنید و جامه های خود
درید و چاک کرد، و به عالم سودائی بیرون خانه دوید و رفت - بعد از سه روز خبر انتقال
شنیدند -

غنی چیره دست در علم و فضل هم بود، او حس کرده بود که به سیب فن شاعری او علم
فضل را پس پشت گذاشته است - می گوید که
ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چو میوه ای که بماند بزرگ نهان
غنی برای حصول زردرشان هیچ رئیس یا امیر یا سلطان مدح سرائی نه کرد -
مانند شمع به محفل خودی سوزد و می گدازد - و زینت محفل غیر نمی شود -
سعی به روزی بر نمی دارد مرا از جای خویش آبرو چو شمع می ریزم ولی در پای خویش
(د - ص - ۸۸)

غنی فقط یک رباعی در مدح اورنگ زیب سروده است -
در عهد تو بسکه بخت شد یار به خلق هرگز نه دحد سپهر آزار به خلق
در باغ چنان نهال جودی که ز فیض هر روز دو باره بدهی بار به خلق
(د - ص - ۲۳۶)

این تخمینه نتوان کرد که غنی چند تا اشعار سروده بود - لکن در دیوان غنی حا
تقریباً یک هزار و نه صد (۱۹۰۰) اشعار موجود اند - بعد از محسن فانی کشمیری، غنی یک
مهم ترین شاعر فارسی هند است - اهمیت و ارزش شاعرانه او در احوال حیات و آثار
مضموم است - صائب بر یک شعر غنی آماده بود که سر اسر دیوان خود عوض بکند - گر کسی از

به ایران می رسید، صائب جو یاری شد که آیا آن کس شعر غنی را بطور اهدا آورده است؟
 طاهر و حید که هم معصر صائب بود - دلدادۀ اشعار غنی بود - بیدل هم ملرز شاعری غنی بسیار
 عزیزی داشت - اقبال بخد مت غنی با احترام تمام نذرانه عقیدت پیش می کند - از
 اشعار و بلی عیان می شود -

شاعر رنگین نوا طاهر غنی فقر او باطل غنی ظاهر غنی
 مرشد آن کشور مینو نظیر میر و درویش و سلاطین را وزیر
 آفرید آن مرد ایران صغیر با هنر های عجیب و دلپذیر
 غنی علامه اقبال را این پیغام می رساند -

زندگی جولان میان کوه و دشت ای خنک موجی که از ساحل گذشت
 تازه آشوبی فگن اندر بهشت یک نواستان زن اندر بهشت
 دیدگاه غنی درباره شاعری به غزلیات او واضح تر دیده می شود - او مخالف سرق و
 تکرار است - او اعتراض و نقد با معنی را می پسندد - لکن او مخالف کج بخش بی معنی
 است، فن شاعری، از نقد صحت مند آن رفق و رخشندگی می یابد، چنانکه از تراشیدن و
 خراشیدن گوهر / نگین پیدا می شود - این هم درست است که هر شاعر شهیر و بزرگ
 دارای اشعار پر مغز و بی مغز و خوب و زشت و بلند و پست هر دو می باشد - چنانکه در
 "دید بیضا" می بینیم - هر شاعر را باید که زانوی تلمذ پیش اساتذۀ فن تهبه بکند - غنی می گوید که
 بحث کج در طبع شاعری خلد، نی بذل راست طاقت خارا است ماضی را و تاب شست نیست

(د - ص ۳۷)

چون نگینی که به کندن شود از رگ خالی کرد از عیب مرا سر زنش یاران پاک

(د - ص ۹۱)

شعر اگر اعجاز باشد، بی بلند و پست نیست در دید بیضا هم نکشتمها یک دست نیست

(د - ص ۳۷)

بهر خدمت پیش از باب سخن آماده باش نقش نمود در اپون قلم بهشان و خود استاده باش

(د - ص ۸۷)

فن شاعری غنی بتدریج منزل رد و قبول و تکمیل و تحسین طے کرده، بان مقام و محل بلند رسید کہ از آنجا شاعر از ہر چہار سو مستحق تحسین و آفرین و تہنیت شد۔ دانشمندان و دوستان زبان و ادب فارسی از ہند و بیرون ہند منتظر اشعار اومی باشند۔ و اور دوست می داشتند۔ لاکن چو او بر منتہای شہرت رسید، اجل آمد و اور از محفل زبان و ادب فارسی بہ بالا برد۔ او بسیار تاسف می کرد کہ دوستان زبان و ادب فارسی دیوانہ شاعری او ہستند لاکن کسی را فکر ذات او نیست۔

یاران بردند شعر مارا افسوس کہ نام ما نبردند

(د-ص-۷۹)

مردمان بہ وسیلہ شاعری او عزت کہ شہرت را فرامی گیرند، لاکن غنی خود بہ گوشہ گمنامی ماندہ است۔ و ماتم تنہائی و پیری خودی کند۔ از طبع غنی ندیمی و مدح نگاری ہزار فرسنگ دور بود۔ بہ این سبب او سامان عیش و عشرت دنیاوی نہ می داشت۔ او قانع بود، و دانست کہ

غنی چرا صلہ شعر از کسی گیرد ہمین بس است کہ شعرش گرفته عالم را

(د-ص-۲۲)

او تفکری کرد کہ رتبہ شاعری بسیار بلند و بالاوارفع است۔ او قطرہ را باز سازی کردہ در کر تبدیل می کند۔ پس چہ در را بہ گھای سیمین عوض می کند

آب بود معنی روشن غنی خوب اگر بستہ شود، گوہر است

(د-ص-۳۳)

اساساً غنی شاعر غزل گو بود۔ در غزلہای او بہ مطابقت طبع آن عہد۔ مضامین اخلاقی تصوف و فقر و ماورائیت فراوان یافتہ می شود۔ تفکر خمریہ در زمان ضد طبع غنی بود۔ لاکن گاہ کہ او ازین تفکر بکار بردہ است۔ در شاعری او یک آب و تاب و درخشندگی نوپا

شدہ است

آن چشم مست بادہ کشی را چو عام کرد ز گس زری کہ داشت ہمہ صرف جام کرد

باد صبا به گلشن حسن تو ره نیافت آن غنچه دهن به نسیم سخن شگفت

(د-ص-۴۷-۵۷)

در اشعار ذیل عکاسی حسن و مرغزار و سبزه زار کشمیر است -
پیرهن گل، تن گل، عارض گل، لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دست این چار گل
پیکر ساقی سراپا گوئی از گل ساختند
دست گل، پاگل، بدن گل، چهره گل، رخسار گل

(د-ص-۹۲)

گردر شاعری و رومان غنی یک سوانه کاس صدای خلاء جذباتی است، بطرف
دیگر یک مثال عجب بی اختیاری و اضطراب دیده می شود - و این آواز بازگشت تنهایی بی
پناه او معلوم می شود -

شوم عریان تن و در جامه از شادی نمی گنم اگر یک شب دهد آن ماه پیکر تن در آغوشم

بی محلبای نهد لب بر لب می نوش او گریه دست ما بیفتد، خون ساغری خورم

تا کن آن نازک بدن را تنگ در بر می کشد روزی محشر دست ما دامن پیراهنش
(د-ص-۸۹، ۹۷، ۹۵)

یک عنصر اساس غزل تالیح است - و حسن غزل به کار بردن تالیح با خوبی
است - در غزل فارسی حکایت یوسف را از حد زیاد تهه دار کرده می نمایند - شعر غنی چنین
است -

فغنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخارا
(د-ص-۷)

بعضی از اشعار غنی تعجب خیز است، مثال ایهام و تمثیل هم یافته می شود -

دیده چون آن دو لب شیرین دید
غنی قند کمر فمید

(د-ص-۶۳)

میان شعرا، کثیر غنی شهرت و ارزش و مقبولیت زیادی داشت - نسخه های قلمی،
نسخه های مطبوعه دیوان او بسیار دیده می شود - و از این هم اندازه مقبولیت او ثابت می
شود - و عظمت شاعری او به هر دور تا بنده و پاینده خواهد بود -

خوشا عهدی که مردم آدم بی سایه را دیدند غریب است این زمان گریه آدم شود پیدا

(د-ص-۱۶)

غنی تا چند پرسی دستگاه اهل دنیا را که باشند وسعت آن از صاع جام هم پیدا

(د-ص-۱۳)